

روایه‌ایی که می‌آیند

شوپنهاور و جهان پسانیچه‌ای



بیژن عبدالکریمی

■ شوپنهاور (۱۸۶۰–۱۷۸۸) به‌اعتبار تأثیر‌گذاری‌اش بر نیچه از نقش تاریخی بسزایی در تاریخ تفکر غرب برخوردار بوده است. به اعتبار اینکه جهان کنونی، یا به تعبیری جهان پسامدرن را می‌توان جهان نیچه‌ای دانست، لذا شوپنهاور نیز به اعتبار تأثیرش بر نیچه از نقش و اهمیت خاصی در تاریخ فلسفه برخوردار می‌شود. اساسا شوپنهاور را می‌توان واسطه میان کانت و نیچه دانست و می‌توان گفت که این با رهیافت‌های فلسفی شوپنهاور، به منزله نوعی بسط بصیرت‌ها و سوز کنبوسم کانتی است که منجر به ظهور اندیشه‌های نیچه می‌شود. حال سوال این است: این کدامین رهیافت‌ها یا بصیرت‌های شوپنهاوری است که زمینه را برای ظهور اندیشه‌های نیچه‌ای و پسانیچه‌ای فراهم می‌کند؟ همچنین، می‌توان پرسید: این کدام رهیافت‌ها و بصیرت‌های کانتی است که شوپنهاور بسط‌دهنده و نیز انتقال‌دهنده آن به نیچه بوده است؟

■ ■ ■

معنای انقلاب کپرنیکی کانت این بود که مقولات متافیزیکی به لحاظ وجودشناختی، یعنی توصیف نحوه هستی موجودات، فاقد عینیت و بی اعتبار بوده، صرفا کار کردی منطقی دارند، یعنی صرفا حکایتگر نحوه فعالیت‌های منطقی فاهمه انسانی (و نه حکایتگر نحوه هستی اشیا و موجودات) هستند. همچنین، کانت مهم‌ترین مفاهیم متافیزیکی، یعنی خدا، جهان و نفس، را نه مفاهیم معرفتبخش، بلکه ایده‌های عقل محض تلقی کرد که صرفا دارای ارزش تنظیمی و فاقد ارزش معرفتی هستند. همچنین، کانت در نقد دوم خود، نقد عقل عملی، سه گزاره بزرگ متافیزیکی، یعنی وجود خدا، اعتقاد به آزادی انسان و قول به وجود جهان ابدی را نه سه گزاره وجودشناختی و معرفتبخش بلکه تنها به منزله سه مفروض بزرگ حیات اخلاقی تلقی کرد. این‌رای کانت دیگر به معنای ود که اعتقاد به وجود خدا، آزادی و جهانی‌دین به ارزش معرفتی، بلکه صرفا دارای ارزش عملی (پراتیک) هستند. همه این ایده‌های کانتی مقدمه‌ای شد تا شوپنهاور گامی بعدی را بردارد. اگر برای کانت مفاهیم تجربی ارزش نظری داشته و صرفا پارای از ایده‌ها و مفاهیم متافیزیکی ارزش تنظیمی، سامان‌بخش و عملی داشته‌اند، شوپنهاور همه مفاهیم و مقولات (اعم از تجربی و غیر تجربی، متافیزیکی و غیرمتافیزیکی) «کارکرد زیستی و عملی» (در برابر ارزش نظری و معرفتی مفاهیم) یافتند. یعنی معرفت بشری و مفاهیم آن، دیگر ابزاری نظری برای شناخت جهان و حکایتگری از جهان و امور آن نیستند، بلکه صرفا ابزاری مفهومی برای عمل نیزه‌ها، پیشبرد زندگی و لیل به غایت عملی هستند. شوپنهاور معتقد است انسان علاوه بر تصورات شهودی، مفاهیم انتزاعی و تجربی‌ی نیز دارد که ساخته عقل است. اما سرشت خود عقل چیست؟ عقل سرشت زیستی و کارکردی دارد و نه سرشت ادراکی، معرفتی و حکایتگری. چرا عمل ما مفاهیم انتزاعی را می‌سازد؟ کارکرد آنها چیست؟ پاسخ شوپنهاور این است که کارکرد نخستین واولا و بالذات مفاهیم، کارکردی عملی و زیستی است.فایده بزرگ مفاهیم در این واقعیت نهفته است که به وسیله آنها با ماده اصلی معرفت، یعنی با داده‌های حسی، بهتر می‌توان سروکار داشت و آنها را واریسی کرد و سروسامان داد.مفاهیم انتزاعی برای عمل و زندگی (و نه برای شناخت و کشف واقع) بی‌اندازه اهمیت دارند.

شوپنهاور صرفا نمی‌خواهد نشان دهد که پارای از مفاهیم ما ارزش عملی و زیستی دارد، بلکه وی کل شناخت را خدمت‌گزار خواست و اراده می‌داند. معرفت و دانش پیش از هر چیزی ابزاری است که خدمت برآوردن نیازهای جسمانی و خدمت‌گزار تن. این تلقی پراگماتیستی از معرفت در نیچه و سپس پراگماتیست‌ها و منتقدان پستمدرن و نئوپراگماتیستی چون ریچارد رورتی بسط کامل خود را می‌یابند.

شوپنهاور و امکان مابعدالطبیعه

اگر عقل نتواند به فراسوی جهان پدیداری و شی‌یفی نفقه دست یابد، پس آیا نباید نتیجه گرفت که از نظر شوپنهاور نیز، همچون کانت، علم مابعدالطبیعه غیرممکن است؟ شوپنهاور پاسخ می‌دهد که اگرچه عقل بالطبع خدمتگزار خواست و اراده است، اما عقل در انسان می‌تواند ا حدودی پرورش یابد که بتواند به عینیت (شی‌یفی نفقه) دست یابد؛ یعنی درست است که ذهن انسان، اولاً و بالذات ابزاری است برای برآوردن نیازهای جسمانی او، اما می‌تواند انرژی افزون و مضاعفی را در خویش پرورش دهد که دست‌کم در لحظات و آنانی، عقل را از خدمت به شهوات (خواست‌نم و اراده کردن‌ها) آزاد کند و بدینسان انسان به تماشای قی فارغ از تعلق بدل شود و نگاهی عمیق و ژرف‌اندیشانه در پیش گیرد، چنانکه در ژرف‌اندیشی‌های هنری و فلسفی می‌بینیم، یعنی برای عقل آدمی نوعی شهود و بصیرت مستقیم به نومن واعیان، نوع یوک مواجهه مستقیم و غیرمفهومی با جهان امکان‌پذیر است. شوپنهاور اعتقاد داشت که فلسفه کنش و فعالیت‌های این میان شهود و دریافت مستقیم؛ میان تفکر غیرمفهومی و تفکر مفهومی. البته این نیز مسیری بود که با نقد سوم کانت، یعنی مواجهه با امر والا، به واسطه قوه خیال استعلایی، گشوده شده بود. دستاوردهای نظری کانت در نقد اول و دوم با یکدیگر تناقض داشت. نقد اول به ما می‌گفت که اگرچه ما حقایق مابعدالطبیعی غیرممکن است، اما نقد دوم از ما می‌خواست که پارای از آگاهی‌های متافیزیکی را به منزله مفروضات سست‌رگ اخلاق و حیلالات اخلاقی بپذیریم.

ادامه در صفحه ۱۴

تلاش برای رهایی از چنگ بحران اقتصاد سرمایه‌داری

چالش سرمایه‌داری گذار سوسیالستی



راینر ینسن

ترجمه جاهد جهانشاهی

ریشارد پستمر^۱ بخشدار ۵ساله است. او از پشت میز چوبی که چشم‌اندازی به باغچه سبز بجایش دارد نمای اعتراضی به شرکت RWE می‌نویسد. در صدر نامه او علامت مشخصه روستا با دو چکش به چشم می‌خورد و در پشت‌سر بخشدار، می‌شود آثار مارکس^۲ و «لاوتسه»^۳ را مشاهده کرد. کنار مجموعه کتاب‌ها، عکسی از ایام جوانی پستمر با ریش و موهای بلند جاخوش کرده است، جوان سابق اکنون با موهای کوتاه بخشداری است که مقاومت را سازماندهی کرده است. پستمر ۲۰سال پیش در جست‌وجوی محلی دنج به‌همراه همسرش میمیا اینجا شد. در روستای هونسروک مردم به حزب دموکرات مسیحی رای می‌دادند، اما پستمر در شهر کلن عضو حزب سبزها بود، طولی نکشید که او ندا در داد که مردم نوین کرشن باید خودشان گردش اقتصادی جنگل پشت روستا را به دست بگیرند و سبزی بکارند. در روستایی کوچک با ۱۵۹نفر سکنه معمولاً انسان با طرح کردن چنین مسایلی به حاشیه رانده می‌شود. او نه تنها به حاشیه رانده نشد بلکه به مقام بخشداری هم برگزیده شد. مردم حرف‌های ریشارد را می‌پسندیدند، ریشارد پستمر می‌گفت: «همه از سرمایه‌داری قمارخانه‌ای و جنون سود فتن می‌زنند، اما چطور می‌شود آن را جایگزین کرد؟ سوسیالیسم ناکام ماند و تاکنون کسی هم مدل تازه و بزرگی پیدا نکرده است. بنابراین باید در مقیاس کوچک دست به کار شد. مردم در نقاط مختلف آلمان سعی می‌کنند خارج از نظام زندگی کنند. با بازارهای کمتر، رشد اقتصادی کمتر و گاهی وقت‌ها هم با پول اندک ولی زندگی اینچنینی چه شکل و شمایلی دارد؟ آغاز سفر ریشارد پستمر با این سوال کلیدی می‌شود: چرا مردم برلین می‌شود. آنجا مغازه‌هایی وجود دارد که می‌شود کالای خود را بدون پرداخت وجهی عرضه کنی در بین راه با پروفیسور اقتصادی مواجه خواهیم شد که بر مبنای شناخت، اتومبیل نمی‌راند و گاه به ندرت سوار قطار می‌شود. او با عذاب وجدان تا اینجا که آخر سوار قطار می‌شود تا به دامنه کوه‌های آلپ در ایالت بایر علیا برسد، چون آنجا یک آموزش سابق نوع جدیدی از پول (اختراع کرد است. اما ابتدا، در جنوب غربی هونسروک؛ محلی که روزانه فقط گتر سه اتوبوس از شهر تری-ر^۴ به اینجا می‌افتد، نگاهی به اعمای درد می‌اندازیم که در این صبح پاییزی پوشیده از ابر است، ریشارد پستمر آن پایین زندگی می‌کند. جاده‌ای پر پیچ و خم بدون خط‌چشی که به نوین کرشن منتهی می‌شود. خانه‌های دهقانی قدیمی در کنار خانه‌های چوبی جاگرفته‌اند که بیشتر در سوئد و فنلاند با این مناظر روبه‌رو می‌شویم، پستمر اکنون هفت سال است که بدون پایگاه حزبی بخشدار افتخاری اینجا محسوب می‌شود. او سابق بر این، مترجم زبان ژاپنی بود. اکنون در مرحله بازنشتستگی است. او می‌گوید «۵۰ سال است که دنبال جایگزین سرمایه‌داری می‌گردم. آن‌هم اینجا و در این روستا که نه از شبکه تفلتن دیجیتالی برخوردار است و نه گیرنده‌ای برای موبایل دارد، ظاهراً چنین به‌نظر می‌رسد که او درست انتخاب کرده است.

پستمر در آشپزخانه مشغول تدارک غذای ظهر است. سبب‌زمینی‌های کبابی و سالاد از باغچه شخصی. از پس پنجره مزارع سبزیجات همسایه‌ها دامن گستر اندامند، اوایل دسامبر تره‌فرنگی و گل کلم به‌بار می‌نشیند. پستمر سه مرغ و یک خوک دارد که جای‌شان در طولیه همسایه است. او پیش‌بینی می‌کند: «پس از جایگزینی انرژی‌های فسیلی، نوبت به جایگزینی مواد غذایی می‌رسد»

رشد افسار گسیخته در درازمدت ناکارآمد می‌شود
پستمر به‌زبان ساده و راحت می‌گوید«سرمایه‌داری کمتر، مساوی است با خرید کمتر و تولید شخصی بیشتر» و بر این باور است که ساختار تأمین مایحتاج شخصی در شهرها هم میسر است. او از«خیزه‌انرژی خورشیدی برای جوامع کوچک و بزرگ» سخن می‌گوید، نظامی منطقه‌ای از تولید و مصرف. او چندی پیش در همین زمینه در دانشگاه تری-ر سخنانی ایراد کرد. بلافاصله در پس‌زمینه روستا، جنگل قرار گرفته است. در حد فاصل درختان کاج ۸۰ ساله، بر سطح زمینی که درختان را برای تولید کالغد برده‌اند، نهال‌های تازه‌ای قد می‌کشند. سابق بر این جنگل بخشی از جنگل‌های منطقه‌ای بود که مشترکاً اداره می‌شد. آن وقت‌ها جنگل‌ها سودآوری نداشتند. از وقتی که منطقه ما خود حاکم بر اقتصاد اینجا شده، سوددهی جنگل فزونی یافته، ضمن اینکه شیوه اقتصادی نیز مقرون به صرفه شده و در مرحله اول نیازی هم به سودآوری ندارد.

برای آنه کج^۵ بلوئی که در جنگل تلاش می‌کند محل کار ثابت بدیدد اما اهالی روستا اکنون چوب مورد نیاز سوخت را از جنگل خودشان تأمین می‌کنند. از وقتی پستمر به جای نفت، خاղاش را با چوب گرم می‌کند هزینه سوخت وی ۱/۴ کاهش پیدا کرده و دیگر وابسته به نفت‌خام نیست و افزون بر این ذخیره سوخت هم دارد تا جایی ا جنگل‌ها چوب برداشت

اما از نظر او حزیش کمتر به‌فکر تغییر نظام است؛ موردی که نیازش به‌شدت احساس می‌شود. هرچه مزاد بر نیاز است باید

پیش اقتصاددان آلمانی تبار انگلیسی، ارنست فریدریش شوماخر^۶ را می‌ با عنوان «کوچک زیبا است»^۷ نوشته بود. موضوع کتاب او کاملاً با تلاش پستمر برای منطقه‌ای ساختن اقتصاد مطابقت می‌کند. شوماخر در کتاب خود تشویق رشد فرازنده را به باد انتقاد می‌گیرد. رشد ی نه‌بایت، با دامن‌زدن به ذخایر زیرزمینی محدود، نمی‌تواند در درازمدت کارآمد باشد. شوماخر از دست نازی‌ها به انگلیس گریخت و پس از جنگ، مشاور دولت انگلیس شد. او در کتاب خود فلسفه قناعت‌پیشگی را راج می‌نهد، چرا که رشد اقتصادی به‌طور خودکار خوب نیست و «زیرتر شدن لال بر بهتر شدن نیست. مصرف هدف شخصی نیست». رفاه واقعی را نمی‌توان با افزایش تولید ناخالص اجتماعی اندازه‌گیری کرد. اکنون در نوین کرشن صلیب‌های گورستان‌ها را خود مردم تولید می‌کنند و به موسسات سفارش نمی‌دهند. خیابان‌ها را خودشان آب و جارو می‌کنند. این کار باعث پس‌انداز پول و تقویت حس جمعی می‌شود. این اقدام کوچک، خاری است در چشم ایالت راینلند-فالتز^۸. اصلاح مدیریت منطقه‌ای در نوین کرشن می‌تواند به این معنا باشد که بازودی بزرگ‌ترین وحدت منطقه‌ای تعطیل خواهد شد و به این ترتیب اداره مستقل روستا هم فنا می‌شود، به همین سبب حالا پستمر به‌ندت تنها با غول برق‌رسانی RWE در نبرد است، بلکه نامه‌های تند و تیزی هم به دولت ایالتی مستقر در شهر ماینز^۹ می‌نویسد.

حتماً لازم نیست راهی روستا شویم تا در آلمان شاهد مناطقی باشیم که رودروی سرمایه‌داری ایستاده‌اند. تقریباً در همه شهرهای بزرگ فروشگاه کالاهای رایگان را‌اندازی شده است، همسایه‌هایی که در قسقه‌هایشان اجناسی جا گرفته است که کسی زوری آنها را خریده و زمانی هم دیگر نیازی به آنها نداشته. مشتریانی که به این فروشگاه‌ها تردد می‌کنند، می‌توانند از اجناس رایگان استفاده کنند. اینجا فروش بدون پرداخت پول در جریان است؛ نقد عملی سرمایه‌داری.

روبرت پودزوات^{۱۰} به‌یاد دارد وقتی هفت سال پیش متوجه شد که اولین فروشگاه کالاهای رایگان تأسیس شده، حیرت کرد. او که چند سال در دانشگاه، علوم بازرگانی خوانده، می‌گوید قوانین اقتصادی را می‌شناسد. چرا مردم باید چیزهایی را که لازم ندارند و سودی هم نمی‌برند به فروشگاه‌ها ببرند؟ او فروشگاه‌های کالاهای رایگان را مشاهده کرد و وقتی دید که موسساتی علیه

قوانین اقتصادی دست به‌کار می‌شوند و موفق می‌شوند، ابراز خرسندی کرد. او پنج سال پیش در محله فریدریشزهاین^{۱۱} برلین با همیاری عده‌ای «مغازه هدایای نقض نظام» دایر کرد. مغازه چند ساعتی در روز دایر است. روبرت پودزوات به چاپخانه کوچکی را می‌گرداند، امروز بعدازظهر مسوول گرداندن مغازه است، آن هم بدون دریافت مواجب. ظاهراً برای یافتن راه برون‌رفت از سرمایه‌داری ابتدا باید صدافقه کار کرد. در مغازه هدایا مثل همه فروشگاه‌های دست‌مردفروشی بوی لباس‌های مستعمل و PVC و به مشام می‌رسد. قسقه‌ها این‌بابت از لباس، ظروف، لوازم شیشه‌ای، کامپیوتر است؛ اشیایی که تمیز و سالم هستند و گردندگان فروشگاه‌ها براین باورند که برای دیگران کارایی داشته باشد. در گذر زمان تعدادی فروشگاه‌های کالاهای رایگان در آلمان دایر شده‌اند. پودزوات می‌گوید: «سم مغازه ما مغازه هدایاست چون واژه رایگان تأثیر منفی می‌گذارد».

مبادله کالا نارسایی نظام نیست. برای دریافت کالای، ضرورتی ندارد، کسی چیزی را خود بی‌آورد. قسقه‌ها کامکان بر هستند. زوجی جوان با دختری کوچک لباس‌ها را برانداذ می‌کنند. کل گرفتاری‌های سرمایه‌محور باید حذف شود. روبرت پودزوات بافت خوشبختی بیشتر نمی‌شود
اروی در مغازه حضور پیدا کند. او می‌گوید: «من هم می‌توانم چیزهایی را با خودم ببرم، به این ترتیب به پول کمتری نیاز دارم و مستقلم». مستقل بودن در سرمایه‌داری یعنی آندقر پول داشته باشی که فکرش را نکنی خرج چه چیزهایی می‌کنی. برای پودزوات آزادی یعنی به دور از فشار پول زیستن. مبدا تصور کنید که پودزوات دشمن نظام است. او در حزب سوسیال‌دموکرات عضویت دارد و با بیرهن آبی، شلوار پشمی مرغوب و موهای مرتب‌شله کرده ظاهری بروزوایی بروز می‌دهد، اما از نظر او حزیش کمتر به‌فکر تغییر نظام است؛ موردی که نیازش به‌شدت احساس می‌شود. هرچه مزاد بر نیاز است باید

اندیشه



تیرهای چراغ‌برق از اموال این شرکت محسوب می‌شود. بخشدار پاسخ داد، در آن صورت شرکت باید اجازه جابه‌بیردازد، برای اینکه تیرهای چراغ برق در خاک نوین کرشن نصب شده است. یک جدل کلامی دامنه‌دار و بی‌حاصل با تأکید به مفاد قانونی دامن زده شد. تا اینکه شش‌هفته پیش اتومبیلی با تیر چراغ برق برخورد کرد. از آن هنگام سسر و گردن تیر چراغ برق آویزان است. تا وقتی که مشخص نشود چه‌کسی مالک آن است وضع به همین گونه باقی خواهد ماند. وقتی بخشدار روستای کوچکی با سرمایه‌داری به مبارزه بر می‌خیزد، چه اتفاقی می‌تواند بیفتد.

هزاران سال پیش وقتی پول رایج شیدک وسیله تبادل کالا بود و لاغیر، مردم از آن بهره می‌جستند چون مبادله بز با گندم یا گاو در برابر شلوار در‌سرفرین بود. اما امروز روز پول دیگر در آن راستا فعال نیست و محض تبادل کالا به‌کار نمی‌رود. جمع‌آوری می‌شود، از بورس‌ها سدر می‌آورد، بر فساد مالی دامن می‌زند، به نزول و بدهی تبدیل می‌شود و نیمی از جهان را در بحران فرو می‌برد. برای اینکه پول دیگر آسیبی ببار نیاورد، باید به‌وسیله محض تبادل کالا مدیل شود. با پول نباید به فساد مالی دامن زد، بلکه باید آن را خرج کرد. پول به‌جای اینکه سر از بازارهای مالی دربیارد، باید در جریان باشد. این فکر اصلی پول شیمگاو است. شیمگاو ارزشی معادل یک یورو دارد. اما عمرش کوتاه است. هر اسکلس رایج منطقه‌ای سه ماه ارزش مبادله دارد. بعد از گذشت سه ماه اگر کسی آن را در کیف پول داشته باشد باید نشان اعتباری بخرد و روی اسکلسن بچسباند. به این ترتیب در گذر زمان ارزش خود را از دست می‌دهد مگر اینکه خرج شود. می‌توان ادعا کرد که داد و ستدنی ناطلوب است. اما مردم شیمگاو طور دیگری می‌بینند. مغازه‌داران پول جدید را می‌پسندند، برای اینکه مشتریان را با آنها مرتبط می‌کنند. مشتریان با این پول شیمگاو استقبال می‌کنند چرا که پول شیمگاو استقلال اقتصاد منطقه‌ای هستند. اما اگر موسسه‌ای به جای شیمگاو با یورو پرداخت کند، سه درصد از آن برای خدمات عام‌المنفعه کسر می‌شود. اسکلس شیمگاو در سه رنگ قرمز، زرد و آبی عرضه می‌شود. اسکلس‌ها شیبه پول‌های اسباب‌باری هستند و شایهتی به کاغذهای چاپی ندارند و از ارزش ویژه‌ای بهره‌مند نیستند. قصد متولیان امر هم همین است. اسلاس قرار نیست مردم رابطه‌ای غریزی با پول جدید پیدا کنند. شش‌سال پیش گلری از کار ثابت خود دست کشید. امروزه او رییس هیات‌مدیره این موسسه اقتصادی است که اسکلس شیمگاو تولید می‌کند و به جریان می‌اندازد. با مختصر خستگی راهی دفتری در منطقه صنعتی روزنهایم می‌شود، چون روز قبل در گردهمایی موسسه بی‌قراری کرده بود. می‌برسیدند پول جدید با چه سرعتی باید زدند. تاکنون ۵۵۰ هزار اسکلس شیمگاو در جریان است. به‌زودی کارمند سوم هم استخدام خواهد شد. سرمایه‌گزارهای جدید هم میسر است. گلری جزو گروهی است که خواستار رشد آهسته هستند و به قول خودش «رشدی آهسته و سالم» او با شغل جدید تروتمند نمی‌شود. حقوقی نمایان دریافت می‌کند و درآمد اصلی‌اش از سفرهای کاری درباریه «پول موازی ملی برای یونان» سخنانی ایراد کرد. چپسار روزنامه گاردین^{۱۲} انگلیسی هم گزارشی درباره گلری چاپ کرده است. مسلم اینکه با پول درگدش شیمگاو مشکل است بنوان سود ۲۵درصدی دریافت کرد. پول رایجی که پیوسته از ارزش آن کاسته می‌شود، نمی‌تواند سودآور باشد که البته به‌نح‌ساز هم نیست. سرانجام گلری می‌گوید: «مساله این است، آیا نظامی می‌خواهیم که روی خطر کردن سرمایه‌گذاری می‌کند یا نظامی که قصد مبادله دارد و بر ثبات اقتصادی تأکید می‌ورزد» همه اینها به سوال شیوه تفکر برمی‌گردد. گلری اطمینان دارد، زمان آن فرا رسیده، تا با هر آنچه داریم، حتی اگر زیاد هم نباشد، راضی باشیم. شاید دوران بحران مالی کنونی، وضع سهام چنین شیوه تفکری چندان هم به‌نیاشد.

گلری بر این باور است که نظام پولی منطقه‌ای حتی در کشورهای بحران‌زده‌ای چون یونان می‌تواند کاربرد داشته باشد. به این ترتیب یونانی‌ها می‌توانند به اقتصاد تولید داخلی دامن بزنند و مسد دره خروج پول از کشور شوند. او می‌گوید: «مگر چیزی برای از دست‌دادن وجود دارد؟ اگر همه چیز به همین نحو پیش رود یونان را از حوزه یورو بیرون می‌کنند» حال مدت‌هاست که او دیگر تنها کسی نیست که اطمینان دارد که نظام پولی باید از اساس درگرون شود. کریستین گلری اکنون بسیار مورد توجه است. چندی پیش شبکه‌اول تلویزیون آلمان برای گفت‌وگویی که از او دعوت به‌ععمل آورد و مدتی بعد طی نشست دیگری با همسایه‌های طریق مبادله پیته کرد. ایراد کرد، چپسار روزنامه گاردین^{۱۳} انگلیسی هم گزارشی درباره گلری چاپ کرده است. مسلم اینکه با پول درگدش شیمگاو مشکل است بنوان سود ۲۵درصدی دریافت کرد. پول رایجی که پیوسته از ارزش آن کاسته می‌شود، نمی‌تواند سودآور باشد که البته به‌نح‌ساز هم نیست. سرانجام گلری می‌گوید: «مساله این است، آیا نظامی می‌خواهیم که روی خطر کردن سرمایه‌گذاری می‌کند یا نظامی که قصد مبادله دارد و بر ثبات اقتصادی تأکید می‌ورزد» همه اینها به سوال شیوه تفکر برمی‌گردد. گلری اطمینان دارد، زمان آن فرا رسیده، تا با هر آنچه داریم، حتی اگر زیاد هم نباشد، راضی باشیم. شاید دوران بحران مالی کنونی، وضع سهام چنین شیوه تفکری چندان هم به‌نیاشد.

بی‌نوشته‌ها:
1- Hunsrueck / 2- Neunkirchen/ 3- Richard Pestemer / 4- Marx / 5- Mao / 6- Laotse/ 7- Trier/ 8- Anne Koch / 9- Friedrich Schumacher / 10- Small is beautiful / 11- Rheinland- Pfalz / 12- Mainz / 13- Robert Podzwietz / 14- Friedrichshain / 15- Niko Paech / 16- Oldenburg/ 17- Christian Gelleri / 18- Rosenhein / 19- Waldorf / 20- Chiemgau / 21- The Guardian

پرتره هنرمند

منطق ادبیت مساله‌گرا

تحلیلی بر زبان مساله‌گرایی



محسن خیمه‌دوز

khaimehdooz@gmail.com

■ جامعه ایران فقط تا قرن چهارم و پنجم می‌اندیشیده است. این‌سیناها و فارابی‌ها متعلق به آن دوران هستند. از قرن چهارم و پنجم تاکنون، اندیشیدن در ایران تعطیل شده و در تمام حوزه‌ها از جمله در ادبیات، به ایست قف‌ری رسیدیم. جدا از تأثیر نظام‌های اجتماعی حاکم و نیز عوامل علی چون کم‌آبی و زیستن در محیط کویری؛ فقدان عقلانیت و نقادی و مساله‌گرایی را می‌توان از عوامل اصلی توقف فکر و ایست آثار ادبی ماندگار به‌حساب آورد. ادبیات ایرانی در طی این دوران تاریخی منحصr شد به ضرب‌المثل‌هایی از قبیل اینکه: زبان سرخ سر سبی می‌دهد بر باد و امثالهم. از طرف دیگر چون جامعه ایران هرگز فرمت طبقاتی پیدا نکرده و به ویژه هیچ‌وقت وارد دنیای سرمایه‌داری نشده (پول داشته‌ایم اما سرمایه نداشته‌ایم، پولدار داشته‌ایم اما سرمایه‌دار نداشته‌ایم، ورود سرمایه داشته‌ایم اما ورود سرمایه‌داری نداشته‌ایم، گروه‌های اجتماعی داشته‌ایم اما طبقه نداشته‌ایم) نتوانسته از تجربیات نوین نگارش‌های ادبی مدرن هم بهره‌برد و در این زمینه نوآوری کند و فرم‌های نوین مدنی، منطقی و نقدپذیر ادبیات را نه‌ایندنه کند. اگر در جامعه ایران امروز پدیده‌ای به نام اسپاتسر و حامی (دینی، علمی، هنری) داریم، روایست و نه یک واقعیت عرفی؛ نه همین دلیل است. این افول فکری – ادبی از قرن چهارم و پنجم، آغاز می‌شود، با حمله مغول‌ها به رکود کامل می‌رسد، در دوران قاجار تثبیت یکنواخت خود را آغاز می‌کند و تا امروز هم بدون تغییر به حیات خودش ادامه می‌دهد (ظهور استثنائاتی چون: بوف قو، صادق هدایت، ششزده انتخاب هوشنگ گلشیری و آثار داستانی ابراهیم گلستان، به مثابه ادبیات مدرن، ابتکاری و مساله‌محور، نشانگر ایست فکر مدرن و عقلانی فرهنگ ایران است نه نشانه فعال بودن آن). همان‌طور که در گذشته ادبی ایران هم، ظهور تک‌عنصر و تک‌افزادی چون بیهقی و سعیدی و آثارشان را نباید نماینده‌ای محض تفکر ادبیات در ایران دانست بلکه باید به این معنا گرفت که عوامل ذهنی و ادبی موقع مساله‌محور، با استقلالی نسبی از ساختار تعلقانی مسلط در جوامع ماقبل عقلانیت، می‌توانند به‌سوی دوران مابعدعقلانیت پشش کنند و با همین پرش فکری است که امکان تغییر ایجاد شده و در درازمدت جامعه به سمت تحول جهت‌گیری می‌کند. ویژگی استقلالی نسبی عوامل فکری– ادبی مساله‌محور از ساختارهای مسلط و فهم بتانسیل گفتمان‌سازی آن، نکته مغفولی است که چنانچه شناخته شود، عامل قدرتمندی برای رفع آسیب‌های رایج و شایع ادبیات فکری– دلدستانی ایران معاصر و خلق و ابداغ آثار ماندگار و تأثیر‌گزار ادبی، ظهور خواهد کرد. سعیدی اکتبا به همین ویژگی بود که زبان فارسی را از سبک زبانی و نابودی ادبی نجات داد و غزل و را ننگارش کانت و ویکتر ماندگار و تأثیر‌گزار ادبی، ظهور خواهد کرد. سعیدی اکتبا به همین ویژگی بود که زبان فارسی را از سبک زبانی و نابودی ادبی نجات داد و غزل و را ننگارش کانت و ویکتر نیز گوارش زبانی را برای جری و هضم و‌آزمه‌های عربی، خلق و ماندگار کرد؛ همچون حافظ است که او هم توانست شعر را با تفکر بپایمزد و پرشش‌های جدیدی را در حوزه تفکر ایرانی مطرح کند. حافظ، به مثابه آخرین متفکر حوزه ادبیات کلاسیک ایران، توانست در حد هگل و کانت نقش ایفا کند. حافظ نگاشت کانت و ویکتر معرفت‌شناختی را مطرح کرد: «کس جو حافظ نگشود از رخ اندیشه نقاب»، نقاب افکندن از رخ اندیشه، یک عمل کاملاً معرفت‌شناختی است. از طرفی، نقش هگل را هم بازی کرد و خرد دیالکتیکی را وارد اندیشه ایرانی کرد. ترددی که تا هفت قرن بعد از حافظ منقل و عشق ایجاد شده، حاصل خرد دیالکتیکی اوست به ویژه آنجا که می‌گوید: «عقلان نقطه برگار وجودند ولی نقطه داند که در این دایره سرگردانند». تفکر عامیانه همیشه بر مبنای تقابل عشق و عقل است. اما حافظ با زیرکی تمام، صفت عقل را به خود عشق نسبت می‌دهد و به این ترتیب و با زیبایی، تقابل عامیانه عشق و عقل را به دیالکتیکی جذاب میان عشق و عقل تبدیل می‌کند، به این معنی که حافظ ابتدا عقل را همراه با فهم مانده، برتر از عشق می‌گیرد و بعد به ناکا به یک ابتکار روشنفکرانه می‌گوید: «عشق دانه» یعنی دانی را که صفت عقل است به عشق نسبت می‌دهد و این همان دیالکتیک اطلاعاتی و توانرانه حافظ است که از طریق ادبیات مساله‌محور او در زبان فارسی راسی راد شده درست همانند مضمین مساله‌محور سعیدی که همچنان منبع معتبری در شناخت و فهم بعضی مدنیت نوین ایران می‌تواند نقش کلیدی داشته باشد. با این حال حافظ و سعیدی آخرین متفکران تاریخ ادبیات مساله‌محور ایران هستند و فرهنگ ایرانی توانست راه آنها را به صورت نه‌ایند ادامه دهد. البته به راضان رفتند و با آنها یا فال گرفتند یا با اشارشان آواز خواندند و نهایتاً برای آنها بزرگداشت گرفتند و بر آنها خمر‌ها نوشندند و بسپار تفسیرشان کردند، ولی راضان را هرگز ادامه ندادند و بسپار تفاوت است میان «ره که کسی رفتن» و «ره کسی را نگرفتند که گاه شهبوئی این «ترین‌ها» همان ادبیات کلام– محور (و اینک هم پندول‌زیک‌گر است)، از آنجا که کلام ساده است و مساله‌ها و شکایت‌هم در آن راه ندارد، به‌راحتی به کاربرد ساده و گاه مضحک «ترین‌ها» می‌دای. می‌دهد. آسیب اصلی انواع روششار و ادبیات فلسفی، داستانی، نمایشی، هنری و ژورنالیستی از همین جاست.